

## شروین سبطی

خوابیده

بیداری ندارد

مشتی که کجا را گرفته

محکم گرفته

کبود کرده ست

و سر انگشتان ظریف

خواب دشت می بیند

چه دشتی!

چابکسوارانی دلیر

گیسوان رها

آب های جاری

و

یک شبه کبود شدم

کجا رفته اند مگر

غبار نعل اسب هاشان همه آموزه ی من ست

گاهی جوان و پیر

با قلمی در دست

می روم لرزان لرزان

کجا رفته اند مگر

افشان افشان

که جگرها برهنه کرده اند

و ماه

ماه منیر

در هی هی دست هاشان

لحظه ای بلند گرفت

کلمه ها می دانند

مشتِ ول گشته

طعمه نمیرخواهد

جستجو ندارد

آمده است

آمده است

و سینه

کبود

کبود.